

عاطفه مهربخش یک خانم دیپلمه و خانه‌دار است. او که از بدو تولد به بیماری فلج اطفال مبتلا شد، ۲۳ سال قبل با غلامرضا حسینی ازدواج کرد. غلامرضا حسینی کارشناس ارشد مدیریت بازرگانی و رییس یکی از شعبات بانک صادرات است. ثمره این ازدواج که با اصرار و پافشاری آقای حسینی صورت گرفت، دو فرزند دختر است. این دو نفر زندگی خوبی را توأم با عشق و مهربانی برای خود و فرزندانشان مهیا کرده‌اند. با این زوج صمیمی به گفت‌وگو نشستیم که می‌خوانید:



## وقتی کسی را دوست داشته باشی، نقص‌های ظاهری به چشم نمی‌آیند

کلاس والیبال نشسته نام‌نویسی کردم، او بسیار خوشحال شد. قبل از آشنایی با رعده فکر می‌کردم معلولیت من خیلی شدید است. ولی وقتی به رعده آمدم و افراد مختلف با مشکلات جسمی متعددی را دیدم از خودم خجالت کشیدم که چرا این همه سال خودم را از حضور در بین این افراد و چنین مراکزی محروم کرده‌ام. غلامرضا: ما در سال ۷۲ با هم ازدواج کردیم. در تمام این مدت سعی کردم به همسرم بفهمانم که معلولیت معنایی ندارد و فقط یک برچسب است. هر کسی می‌تواند نقص و کمبودی داشته باشد که خیلی از مواقع این کمبودها دیدنی هم نیستند. سال اول که ازدواج کردیم همسرم خیلی اضطراب داشت و دوست نداشت با هم به خیابان برویم. من از نوع نگاه او به خودش خیلی تعجب می‌کردم! در حالیکه خودم اصلا مشکلی با معلولیت او نداشتم و او را ناتوان نمی‌دیدم. تنها چیزی که از او خواستم کنار آمدن با درس خواندنم بود. چون دوست داشتم ادامه تحصیل دهم.

**غلامرضا: چیزی که مرا ناراحت می‌کند این است که خیلی وقت‌ها افرادی که معلولیت دارند، ارتباط طبیعی دیگران با خودشان را از روی ترحم می‌دانند و یا در نقطه مقابل، اگر کاری از آنها خواسته شود آن را بی‌رحمی تلقی می‌کنند**

به من محول می‌کرد که دوست نداشتم انجام بدهم، مانند مراجعه به ادارات مختلف. البته هدف او بالا بردن اعتماد به نفسم بود. از همان ابتدای ازدواج اصرار داشت ورزش کنم چون خودش هم ورزشکار است. ولی من همیشه در مقابل اصرار او مقاومت می‌کردم. وقتی بالاخره بعد از ۲۳ سال به حرف او رسیدم و در

### از چه زمانی با رعده آشنا شدید؟

عاطفه: چند ماه قبل خیلی اتفاقی با موسسه رعده آشنا شدم. با وجود اینکه منزل ما در همین منطقه است ولی تا به حال اسم رعده را هم نشنیده بودم. اولین بار که به رعده آمدم خیلی جا خوردم و در روحیه‌ام تاثیر خوبی نداشت. احساس افسردگی کردم و تصمیم گرفتم دیگر به رعده نیایم. ولی به هر حال در کلاس والیبال نشسته ثبت‌نام کردم. از جلسات بعد آن قدر به این محیط علاقه‌مند شدم که مایلم هفت روز هفته را این‌جا باشم چون احساس می‌کنم رعده خانه دوم من است.

### چرا در ابتدا از رعده خوشتان نیامد؟

عاطفه: از کودکی فکر می‌کردم فقط من هستم که معلولیت دارم. از این مساله خیلی ناراحت بودم و همیشه خودم را از محیط‌های عمومی پنهان می‌کردم. بعد از ازدواج با کمک و پشتیبانی همسرم روحیه‌ام تغییر کرد و اعتماد به نفسم تقویت شد. همسرم همیشه کارهایی را



در این ۲۳ سال همیشه سعی کردم اعتماد به نفس همسرم را بالا ببرم و او را تشویق به حضور در جامعه کنم. خیلی خوشحالم که همسرم بالاخره به این دیدگاه رسید. همیشه خداوند را برای داشتن همسری مهربان و فرزندان خوب شکر می‌کنم.

**آیامی توان گفت که یکی از دلایل اصلی عدم حضور افراد دارای معلولیت در جامعه، صرف نظر از عدم مناسب سازی معابر و نگاه مردم و عوامل دیگر، مربوط به طرز تفکر خودشان است؟**

غلامرضا: دقیقا همینطور است. خیلی از افرادی که دارای معلولیت هستند چون خودشان را محدود و از نگاه جامعه پنهان می‌کنند، مردم آنها را نمی‌بینند تا حضور آنها در جامعه عادی شود. در خارج از کشور دیده‌ایم که مردم چقدر نسبت به افرادی که مشکل جسمی دارند، مهربانند و داوطلب کمک به آنها هستند. ولی متأسفانه در جامعه ما چنین دیدگاهی عمومی نشده و نگاه درستی از جانب عموم مردم به معلولیت بوجود نیامده است. در صورتی که افراد دارای معلولیت مانند دیگر افراد جامعه از توانایی‌های بالایی برخوردارند. من مطمئنم که اگر همسر من درسش را ادامه می‌داد حتما می‌توانست یک مدیر متبحر شود.

**از چگونگی آشنایی شما با هم و ازدواجتان بگویید؟**

عاطفه: هر دوی ما سال‌ها قبل در گرگان زندگی می‌کردیم. پدر من کارمند شیلات بود و پدر غلامرضا دوزنده بود. دورا دور با هم آشنا بودیم. ولی پدر من در سن جوانی وقتی که من ۱۴ ساله بودم فوت کرد. بعد از دیپلم خواستگاریهایی داشتم و فقط یکی از آنها دارای معلولیت بود. مادرم همیشه می‌گفت تو نباید با یک فرد دارای معلولیت ازدواج کنی. در حالیکه خودم عقیده داشتم با کسی مثل خودم راحت‌تر می‌توانم زندگی کنم. تا اینکه با همسرم آشنا شدم و ایشان به خواستگاری من آمد. گرچه خانواده ایشان بسیار مخالف بودند ولی خانواده من خوشحال بودند زیرا ایشان سالم و تندرست بود.

غلامرضا: در آن زمان من دیپلم گرفته بودم و هنوز مشغول به کار نشده بودم. عاطفه هم در مغازه‌ای نزدیک مغازه پدر من کار می‌کرد و من برای خرید نخ و یکسری وسایل به مغازه ایشان می‌رفتم. ایشان را می‌دیدم و علاقه‌مند شده بودم. پس از مدتی با او صحبت کردم و گفتم

**رسانه‌های عمومی خصوصاً تلویزیون می‌تواند در تغییر نگرش، نقش اساسی داشته باشند. متأسفانه رسانه‌های داخلی برای اینکه از افراد دارای معلولیت حمایت کنند سعی می‌کنند حس ترحم مردم را تحریک کنند در صورتی که باید آگاهی مردم را ارتقا دهند**

که قصد ازدواج دارم.

عاطفه: من اوایل باور نمی‌کردم که ایشان واقعا قصد ازدواج دارند. چون با موارد زیادی روبه‌رو شده بودم که قصد سوءاستفاده از وضعیت جسمی مرا داشتند. وقتی غلامرضا به من پیشنهاد ازدواج داد خیلی ناراحت شدم و احساس کردم او هم قصد سوء دارد. همان ایام من برای عمل پاهایم به تهران رفتم و غلامرضا که از این موضوع بی‌خبر بود به مغازه آمده بود و از صاحب مغازه سراغ مرا گرفته بود. صاحب مغازه دلیل این‌که از من پرسیده بود را سوال کرد که او گفته بود که به آن دختر علاقه مند شده‌ام و قصد ازدواج با او را دارم. صاحب مغازه به او گفته بود چرا می‌خواهی برای خودت درد سر درست کنی؟ بالاخره با اصرار غلامرضا آدرس بیمارستان را به او داد. وقتی او در بیمارستان به دیدن من آمد هم تعجب کردم وهم خوشحال شدم و احساس کردم که واقعا به من علاقه‌مند است. در آن زمان من با دو عصا در زیر بغل راه می‌رفتم ولی با وجود مخالفت خانواده‌اش، او اصرار زیادی بر ازدواج با من داشت. از آن به بعد مطمئن شدم که به من علاقه دارد و خدا را شکر که این اطمینان تا امروز هم ادامه یافته است.

**پس شما به این نتیجه رسیدید که ازدواج با فردی که معلولیت ندارد خیلی هم سخت نیست؟**

البته سخت هست ولی غیرممکن نیست. برای خیلی از دوستان در رعد عجیب است که من با یک مرد تندرست ازدواج کرده‌ام و از من در باره چگونگی ازدواجم سوال می‌کنند.

غلامرضا: چیزی که مرا ناراحت می‌کند این است که خیلی وقتها افرادی که معلولیت دارند، ارتباط

طبیعی دیگران با خودشان را از روی ترحم می‌دانند و یا در نقطه مقابل، اگر کاری از آنها خواسته شود آن را بی‌رحمی تلقی می‌کنند. من به همسرم همیشه می‌گویم تو باید بتوانی یک سری کارها را خودت انجام دهی چون ممکن است شرایطی پیش بیاید که من درکنار تو نباشم.

عاطفه: در سال‌های اول ازدواجمان وقتی با هم به خیابان می‌رفتیم همیشه از او در مورد راه رفتن می‌پرسیدم و این‌که آیا من خیلی‌بد راه می‌روم و او همیشه می‌گفت: اصلا متوجه این مسئله نیستم و معلولیت تو را نمی‌بینم. سال‌ها بعد به من ثابت شد که وقتی کسی را دوست داشته باشی این مسایل اصلا به چشم نمی‌آیند.

غلامرضا: هر شخصی ممکن است مشکل یا نقصی داشته باشد که همیشه هم در ظاهر نمایان نمی‌شود. ولی جامعه باید نگاهش را اصلاح کند و به افراد با انواع تفاوت‌ها، نگاه برابر داشته باشد تا کسانی که با معلولیت بزرگ می‌شوند، حس نکنند با دیگران فرقی دارند. رسانه‌های عمومی خصوصا تلویزیون می‌تواند در این تغییر نگاه، نقش اساسی داشته باشند. متأسفانه رسانه‌های ما برای حمایت از افراد دارای معلولیت، سعی در تحریک حس ترحم مردم را دارد در صورتی که باید آگاهی مردم را ارتقا دهند.

مردم باید بفهمند که این افراد علی‌رغم مشکلات جسمانی دارای توانایی‌های منحصر به فردی هستند. در طول سال‌هایی که با عاطفه زندگی می‌کنم به این مسئله کاملا واقفم که اگر همسرم کارمند بانک بود، حتما عضو هیات مدیره شده بود چون قدرت مدیریت و صلابت رای او بسیار بالاست. در حالی که من این اندازه در مدیریت تسلط ندارم و شاید این ایرادی باشد که دیده نمی‌شود.

**آیا شما برای تردد در شهر دچار مشکل می‌شوی؟**

عاطفه: بله متأسفانه شهر ما اصلا مناسب برای رفت و آمد افرادی که معلولیت دارند نیست. من تا به حال تحت پوشش سازمان بهزیستی نبودم و کارت معلولیت هم نداشتم. ولی برای گرفتن طرح ترافیک به تازگی در بهزیستی تشکیل پرونده دادم تا بتوانم کارت معلولیت و ارم طرح ترافیک گرفته تا بتوانم با ماشین تردد کنم. چندی پیش برای ملاقات یکی از دوستانم به بیمارستان رفتم و چون نتوانستم در

اطراف بیمارستان محل پارک پیدا کنم از نگهبان بیمارستان خواستم اجازه دهد که ماشین را در داخل بیمارستان پارک کنم. با این که به او گفتم معلولیت دارم، قبول نکرد. من آنقدر ناراحت شدم که به او گفتم آیا از معلولیت چیزی می‌دانی؟ به او گفتم: من معلولیت دارم و نمی‌توانم مسیر زیادی راه بروم ولی باز هم قبول نکرد.

### شما دارای دو فرزند هستید، آیا در دوران بارداری و بچه‌داری با مشکلی مواجه نشدی؟

عاطفه: بالاخره طی دوران بارداری در حالی که معلولیت هم داری مشکلات خودش را دارد ولی در دوره‌های مختلف زندگی همیشه همسر همراهِ و یاور من بوده‌است. بدون کمک‌های او شاید زندگی برایم خیلی دشوار می‌شد. در بچه‌داری هم همیشه از کمک‌های ایشان برخوردار بودم. همین حالا هم در کارهای منزل خیلی بیشتر از دخترهایم به من کمک می‌کند. همان روزی که همسر من در بیمارستان به دیدن من آمد، به او گفتم که ممکن است شرایط من بدتر هم بشود ولی او گفت: اگر روی ویلچر هم بنشینم باز با تو ازدواج می‌کنم. بارها در مقابل خانواده و بچه‌ها اعلام کرده که اگر بار دیگر به دنیا بیایم، باز هم انتخاب من تو هستی. من واقعا به داشتن چنین همسری افتخار می‌کنم.

### دوران تحصیل خود را چگونه گذراندید؟

عاطفه: من در مدرسه عادی درس خواندم ولی خیلی زمین می‌خوردم و می‌افتادم. در روزهای زمستانی و سرد مادرم مرا به مدرسه می‌برد. من دختر بزرگ خانواده بودم و دو خواهر و یک برادر کوچک‌تر داشتم. پدرم را در ۱۴ سالگی از دست داده‌بوم. در دوره دبستان در جزیره آشورا ده، در حوالی شهر گرگان زندگی می‌کردیم. محیط زندگی ما کوچک بود و همه بچه‌های جزیره با هم دوست بودند. اگر بعضی از بچه‌ها مسخره‌ام می‌کردند،

این یک مشکل فرهنگی در کشور ماست که فکر می‌کنیم فردی که به ظاهر سالم است نسبت به فردی که در ظاهر دارای معلولیت است، برتری دارد

تمایل به ازدواج دارد و هم خیلی مردد و نسبت به عاقبت این ازدواج نگران است. توصیه‌ام به کسانی که قصد ازدواج با افرادی که نقص جسمانی دارند این است که اصلا از دریچه معلولیت به فرد نگاه نکنند. وقتی دو نفر بخواهند ما بشوند و یک خانواده را تشکیل بدهند نباید به این ظواهر توجه کنند. چون این نوع نگاه سدی در مقابل خوشبختی آنها می‌شود. آنچه در زندگی مهم است درک و شناخت دو نفر از یکدیگر است. مسیر زندگی آنقدر پر پیچ و خم و سنگلاخ است که اگر بخواهند به این مسایل فکر کنند، زندگی خوبی نخواهند داشت. با کمک متقابل و همفکری راه حل هر مشکلی پیدا می‌شود. افراد سالمی را می‌بینیم که بعد از ازدواج در اثر تصادف دچار معلولیت می‌شوند ولی زندگی‌شان را ادامه می‌دهند و مشکلاتشان را با کمک به همدیگر حل می‌کنند. برای هر کدام از ما این امکان وجود دارد که در اثر حادثه‌ای دچار معلولیت شویم.

### چه برنامه‌ای برای آینده زندگیتان دارید؟

عاطفه: من مصر هستم که والیبال نشسته را ادامه دهم و در این رشته به جایی برسم. دیگر آن که می‌خواهم در کلاس‌های آموزش معرق در موسسه رعد ثبت نام کنم و همان‌طور که گفتم دوست دارم هر کمکی که از دستم برمی‌آید در این مرکز انجام دهم.

### چه توصیه‌ای به توانیابان دارید؟

من به آنها می‌گویم معلولیت واقعا محدودیت نیست و حواسشان باشد که خودشان را از آنچه هستند محدودتر نکنند. من در رعد توانیابان بسیار موفق‌تر و افزایش توانمندی‌های خودشان هستند. حتما در جامعه افراد توانای بیشتری هم هستند که من آنها را نمی‌شناسم. من به این توانیابان توانمند افتخار می‌کنم و رعد را خانه دوم خودم می‌دانم.

بچه‌هایی هم بودند که کمک می‌کردند. پس از اینکه سطح آب جزیره بالا آمد و جزیره زیر آب رفت، از جزیره خارج شدیم. پس از دیپلم علاقه داشتم کار کنم ولی مادرم مخالفت می‌کرد. ولی بالاخره دوره خیاطی و دوره آموزش تزیینات را گذراندم و به اصرار خودم در مغازه شروع به کار کردم و همان کار کردن باعث شد که با همسرم آشنا شوم.

### در خصوص ازدواج چه توصیه‌ای به افرادی که معلولیت دارند، دارید؟

به آنها می‌گویم فکر نکنند که امکان ازدواج خوب و مناسب برایشان فراهم نیست و مثل من، خودشان را دست‌کم نگیرند. توصیه‌ام به آنها این است که انتخاب اولشان برای ازدواج، یک فرد سالم و تندرست باشد ولی اگر انسان خوبی در مسیرشان قرار گرفت که معلولیت هم داشت، آن را رد نکنند. مهم این است که دو نفر بتوانند در زندگی کمک حال یکدیگر باشند. ولی اگر معلولیت دو طرف شدید باشد، زندگی طاقت‌فرسا می‌شود و نیاز به کمک و حمایت دیگران خواهند داشت. غلامرضا: زمانی که من به خواستگاری عاطفه رفتم دیدم که او هم،

